



سیر مبارزه قرآن با بدعت‌گذاران / مبارزه غلط با بدعت؛ زمینه‌ساز بدعت‌گذاری

قرآن نخستین و قوی‌ترین مبارزی است که در میدان جنگ با بدعت‌گذاران گام نهاد و در یک جمع‌بندی، سیر مبارزاتی قرآن با بدعت و بدعت‌گذاران را می‌توان در دو محور خلاصه کرد: پیشگیری و پاک‌سازی.

قرآن نخستین و قوی‌ترین مبارزی است که در میدان جنگ با بدعت‌گذاران گام نهاد و در یک جمع‌بندی، سیر مبارزاتی قرآن با بدعت و بدعت‌گذاران را می‌توان در دو محور خلاصه کرد: پیشگیری و پاک‌سازی.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، امروزه مسئله تکفیر در بین گروه‌های افراطی اسلامی رواجی نادر یافته و اساس تکفیر آنان نیز بر بدعت‌کار بودن تکفیرشدگان قرار دارد. از همین رو این مسئله را با حجت‌الاسلام و السلمین علی‌محمد یزدی که در زمینه بدعت پژوهش داشته و کتاب او با عنوان بدعت از نظر قرآن در آستانه نشر قرار دارد، طرح کردیم و ایشان در پاسخ، یادداشت زیر را در اختیار خبرگزاری ایکنا قرار داد که در ادامه آن را می‌خوانید.

مبارزه با بدعت

بدعت، در اصطلاح دین‌مداران «گزاره‌ای منتسب به دین است که در منابع دینی مستند قابل استدلالی ندارد». قرآن نخستین و قوی‌ترین مبارز نیست که در میدان جنگ با بدعت‌گذاران گام نهاد. همزمان با تأسیس دین، دست کسانی را که در طول تاریخ، به دین‌سازی پرداخته‌اند، رو کرد و در برابر کسانی قد علم کرد که خود را در مقام تشریع نشانده بودند. در یک جمع‌بندی، سیر مبارزاتی قرآن با بدعت و بدعت‌گذاران را می‌توان در دو محور خلاصه کرد: پیشگیری و پاک‌سازی.

1. پیشگیری

بدعت‌گذاران با دین چه می‌کنند؟ آن را آرایش می‌دهند و پیرایش می‌کنند؛ کاستی‌هایی را که در آن پنداشته، تأمین کرده و عیوبی را که توهم کرده، زایل می‌نمایند. اگر بدعت‌گذار باور کند که شریعت، در تمام ادیان آسمانی، پاسخ‌گوی تمام نیازهای جامعه‌ای است که باید به آن ملتزم باشد و در قوانین و عقائد، کاستی ندارد و معیوب نیز نیست، مجالی برای اظهار بافته‌ها و یافته‌های خود نمی‌یابد و قرآن بیان این مهم را برعهده گرفت.

قرآن، در گامی دیگر بدعت‌گذاران را، ستم‌کارترین مردم دانسته [1] و از مؤاخذه‌ی آنان در آخرت سخن می‌گوید؛ [2] آنان را دروغ‌گو، [3] محروم از رستگاری، [4] خسارت‌زده، [5] شکننده‌ی پیمانی که با خدا بسته بودند، [6] گرفتار خواری و پستی در زندگانی، [7] ناکام و سزاوار ریشه‌کن شدن، [8] دچار فشارها و دشواری‌های متراکم در طول زندگی، [9] روسیاه [10] و در معرض عذاب دوجناب در آخرت، [11] می‌داند و جان‌کدنی سخت و عذاب‌ی دلت‌آور [12] و آتش دوزخ [13] را در انتظار آنان خوانده و از خشم، [14] لعن [15] و نفرین خدا [16] بر آنان خبر داده است. قرآن در کیفر بدعت‌گذاران که به خدا افترا می‌بندند، برای احدی تخفیف یا مسامحه را محتمل نمی‌شمارد؛ بلکه مقرب‌تران را به عذاب‌ی شدیدتر تهدید می‌کند.

2. پاک‌سازی

دینی که با آرایه‌ها و پیرایه‌های بشری بزک شده باشد، به پوستینی می‌ماند که آن را وارونه پوشیده باشند، باطن پوستین که باید با بدن مماس باشد، تا بهره‌رساند، اگر جای خود را به قسمت رویین دهد، بدن از منافع آن بی‌بهره می‌ماند و بینندگان چیزی خواهند دید که با نمای پوستین مغایرت دارد. بدعت‌ها نیز سبب می‌شود که متدینان، از منافع دین، بهره‌نبرده و آنچه را در معرض دید دیگران قرار داده‌اند، خلاف چهره‌ی حقیقی دین باشد. قرآن، دشواری‌های مبارزه با بدعت‌گذاران را به جوامع دینی گوشزد کرده و داستان موسی و هارون علیهما السلام را یادآور می‌شود که با کسانی به مبارزه برخاستند که پرستش گوساله را بخشی از آیین موسی علیه السلام قلمداد کرده و مدعی شدند که آن حضرت این موضوع را از خاطر برده بود و اگر یادش بود، مردم را به آن فرا می‌خواند. موسی علیه السلام، خود به میدان پاک‌سازی دین از بدعت سامری گام نهاد و تا براده‌های سوخته‌ی گوساله را به دریا نریخت، آرام نگرفت. موسی علیه السلام هرگز نیندیشید که روزی خواهند گفت: «این همه زیورات را به دریا ریختن، اسراف است و تقسیم آن بین مستمندان اقدامی عاقلانه تر است»، «این اثر هنری باید محفوظ بماند، تا آیندگان به کمک آن به تاریخ صحیح بنی‌اسرائیل دست یابند»، «مجسمه که گناهی نکرده است، بماند یا نماند، فرقی در گمراهی مردم ندارد، باید روشنگری کرد و برای مردم حقیقت را بیان کرد». لیکن موسی علیه السلام، گوساله را برای همیشه نابود کرد تا از شرک اثری باقی نماند و فریب‌خوردگان ببینند که خدای پنداری آنان، از حفاظت خود نیز ناتوان است. پیامبران هیچ‌گاه از دفن هُبل و شکستن بت‌ها و ویران کردن بت‌خانه‌ها، به بهانه حفاظت از آثار گران‌قدر پیشینیان، دست نمی‌شویند و مانند سبک‌مغزانی نیستند که پس از گذشت چهارده قرن از روشنگری‌های اسلام، برای انهدام بت بودا در خاک افغانستان، عزا بگیرند و برای ترمیم آن اعلام آمادگی کنند. به راستی پاک‌سازی دین از بدعت، حرکتی است که گاه رهبران بزرگی همچون هارون

علیه السلام، از انجام آن عاجزند و زمینه‌ی کار، تنها برای برخی از آنان فراهم می‌شود.

مبارزه غلط با بدعت‌ها

دسته‌ای از بدعت‌ها که پس از ظهور مذاهب گوناگون، در جهان اسلام پدید آمد، برخاسته از رویارویی پیروان مذاهب با یکدیگر بود. یکی بدعتی می‌نهاد، دیگری که بنا داشت بدعت او را خنثی کند، کردار جدیدی را در برابر او پیش می‌گرفت و آن را در آغاز به قصد قربت و برای از میان بردن بدعت انجام می‌داد، ولی حتی پس از آن که مخالفانش از بدعت خود دست می‌شستند، نیز به رفتار جدید ادامه می‌داد و بدعتی جدید پا می‌گرفت. لجاجت دسته‌های دینی با یکدیگر، به تنش‌های کوتاه‌مدت و درازمدت می‌انجامید و ناآرامی‌های اجتماعی، فرصت‌های مساعدی برای پیدایش بدعت به وجود می‌آورد. در مبارزه با بدعت، نباید هر مصداقی را که در سه نسل اول و دوم و سوم نبود، بدعت خواند، زیرا در بدعت بودن هر چیز، استناد دروغین به دین، شرط اول است. بنابر این رفتارهایی نظیر سفر به مناطق نبرد حق و باطل، از قبیل بدر، تبوک، خیبر، غرب و جنوب ایران، نباید بدعت قلمداد شود؛ زیرا بدون استناد به دین، انجام می‌گیرد، گرچه پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و تابعین و نسل سوم، به این قبیل بازدیدها نمی‌رفتند. مباحثات شرعی تا زمانی که در شریعت تحریم نشود و کسی آن را به قصد مطلوبیت شرعی انجام ندهد، بر حکم اباحه باقی است و تحریم کنندگان آن باید از دین شاهی بر حرمت آن بیاورند؛ کمتر کتاب و پایان‌نامه‌ای از مراکز علمی تکفیری‌ها بیرون می‌آید که از بدعت خواندن، بلکه شرک دانستن برخی از مصادیق احترام به اولیای الهی، تهی باشد و تنها مستمسک آنان این است که اگر این مصداق، مشکل شرعی نداشت، صحابه و تابعین که به شریعت آگاه‌تر بوده و درجه‌ی اعلاّی تقوا را داشتند، از آن صرف نظر نمی‌کردند؛ غافل از این که ترک آن مصداق، دلیل حرمت نیست و از طرفی دیگر، قرب به زمان بعثت، علم آفرین نیست و درگیری‌های لفظی و عملی صحابه با یکدیگر را نباید نادیده گرفت و وقوع تعارض بین حجج الهی امکان‌پذیر نیست.

تکفیری‌ها، امت اسلام در سه نسل اول را معیار شناخت حق و باطل می‌دانند، اما اگر نسل اول را از زبان عمر بن عبد العزیز (متوفای 101 هجری) بشناسیم، باید در معیار یاد شده تجدید نظر کرد، گویند عمر بن عبد العزیز در خطبه‌ای پس از خلافتش گفت: «من به علاج چیزی می‌پردازم که جز خدا بر آن یآوری نیست، پیران بر آن وضعیت مردند و خرد سالان بر آن وضع بزرگ شدند و غیر عرب بر آن حالت با فصاحت کامل زبان گشودند و بیابان نشینان، بر آن حالت، به شهرها وارد شدند، تا آنجا که آن را دین دانسته و جز آن را به وصف حق نشناختند». سیوطی از سه بدعت‌شکن یاد می‌کند که هر یک در رأس یکی از آن سه قرن، ظاهر شده و به سرکوب بدعت‌ها و احیای سنت‌ها پرداختند. این گفته‌ی او با خیر القرون بودن آن مسلمانان، ناسازگار است.

کسانی که دیگران را به نگاه خوشبینانه به نسل اول ترغیب می‌کنند، چاره کار را در این می‌بینند که حوادث، اختلافات، درگیری‌ها، کشتارها و فحاشی‌های مسلم تاریخی را که بین آنان اتفاق افتاده است، نباید نقل کرد تا کسی به پیشینیان، بدبین نشود؛ آنان مدعی‌اند کسانی که به نقل کردار مذموم آن دوره می‌پردازند، می‌خواهند شایستگی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر سؤال ببرند.

توسعه‌ی توهمی بدعت‌ها، به این است که صاحب هر مذهب کلامی و یا مکتب فقهی، اسلام را در آنچه خود پذیرفته، منحصر ساخته و پیروان مذاهب و مکاتب دیگر را بدعت‌گذار بخواند. در زمان ما که تکفیریون، زمام افکار بسیاری از جوامع اهل سنت را به دست گرفته و آنان را به سیره‌ی سلف دعوت می‌کنند، تمام کسانی را که راهی غیر راه آنان، برگزیده باشند، بدعت‌گذار دانسته و معتقدند که همه باید خود را با مرام آنان هماهنگ سازند، آنان، نه تنها تشیع را آماج حمله‌های فکری و رزمی خود قرار داده‌اند، بلکه همکیشان خود را نیز در صورت ناهمخوانی افکار و رفتارشان با آنان، با همان قهر و غضب، می‌نگردند.

مبارزه‌ی با شرک به گونه‌ای که این گروه آغاز کرده‌اند، محققانشان را در برخورد با آنچه مظاهر شرک می‌خوانند، گرفتار دوگانگی کرده است، از طرفی چنان به تبرک جستن می‌تازند، که اهل تبرک را مشرک می‌خوانند و از طرفی در منابع روایی خود مواردی می‌یابند که مسلمانان به عرق رسول خدا صلی الله علیه و آله و دستان پیامبر صلی الله علیه و آله، آب وضوء، مو، لباس، ظروف و کفش آن حضرت و هرچه با جسم آن جناب، تماسی داشته، تبرک می‌جستند و از آب زمزم، به شرط نیت شایسته، انتظار شفا داشتند؛ با آنکه نشانه‌های شرک، استثنای پذیر نیست و نمی‌توان گفت که برخی از تبرک‌ها، مانند بوسیدن حجر الاسود و لمس رکن یمانی؛ گرچه نشانه‌ی شرک‌اند، اما تجویز شرعی دارند؛ بلکه باید گفت که دلیل مشروع بودن آن‌ها، نباید امثال آن کار را شرک خواند، اگر کاری نماد شرک باشد، تمام مصادیق آن نماد شرک است و معنا ندارد که گفته شود هر تعظیمی نظیر بوسیدن قبر و تابوت، مصداق عبادت غیر خدا و حرام است؛ جز مواردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه فرموده و خود هم عمل کرده است. این چه شرکی است که برخی از مصادیق آن مانعی ندارد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داده یا تأیید کرده است. توسل به غیر خدا اگر شرک است، تفاوتی بین زنده و مرده نیست و معنا ندارد، توسل به زنده شرک نباشد، ولی توسل به مردگان شرک باشد؛ کسانی که این امور را تحریم کرده و شرک و بدعت می‌خوانند، در شناخت مصادیق آن دو، خطا کرده‌اند و این که دیگران را به دلیل تفاوت استنباط از ادله شرعی، گمراه، مشرک و بدعت‌گذار می‌نامند، خطای بزرگتر آنان است. کسانی که به مبارزه با بدعت‌ها شهرت یافته‌اند، گاه در مبارزه با آنچه بدعت می‌پندارند، شیوه‌ای برگزیده‌اند که بر بدعت‌ها افزوده است، آنان برای رویارویی با مذاهب مخالف خود، رسمی نو پدید می‌آورند و مردم را به آن فرا می‌خوانند، تا راه موفقیت مخالفان - و به زعم آنان، بدعت‌گذاران - را ببندند، اگر مخالفانشان بر خاک کربلا سجده می‌کنند، آن را بت‌پرستی قلمداد کرده و نه تنها هم‌کیشانانشان را به ترک استفاده از آن فرا می‌خوانند؛ بلکه اختصاص هر چیز دیگری را برای سجده، خلاف سنت رسول

الله صلی الله علیه و آله می‌خوانند؛ گرچه سجده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حُمره را در روایاتشان آورده‌اند؛ اگر مخالفانشان، بسم الله الرحمن الرحیم را با جهر تلفظ می‌کنند، آن را آهسته می‌گویند؛ اگر مخالفانشان به قنوت پیش از رکوع، رو آورده‌اند، آنان در عمل، به ترک قنوت یا انجام آن پس از رکوع رو می‌آورند؛ گرچه برخی از خلفاء بر آن مداومت داشته و یا آن را پیش از رکوع می‌خواندند؛ در برابر پافشاری مخالفانشان بر اذان پیامبر صلی الله علیه و آله، جمله‌ای از اذان آن حضرت کاسته یا بر آن می‌افزایند؛ در برابر عزاداری روز عاشورا، جشن و سرور در آن روز را ترویج می‌کنند و با این توهم که زائران قبور، صاحبان قبر را می‌پرستند، مردم را حتی از ایستادن رو به قبر در هنگام دعا، باز می‌دارند؛ با مشاهده‌ی تعظیم قبور صالحان، نه تنها آن قبور را تخریب می‌کنند، بلکه ساختمان‌های متصل به آن و سقف هر محیطی را که قبری زیر آن است، ویران کرده و قبرستان را حصارکشی و محدود یا ممنوع الورد می‌کنند، در حالی که در سه نسل اول هجری، کسانی که مقتدای این گروه‌ها، چنین نمی‌کردند؛ اگر مخالفانشان، علی علیه السلام را بر تمام صحابه برتری دهند، ترتیب ظاهری خلافت را معیار فضیلت قرار داده و آن حضرت را در رتبه‌ی چهارم فضیلت قرار می‌دهند و اگر خلافت ظاهری به مروان رسیده بود که زمینه‌ی آن را فراهم ساخته بودند - معلوم نبود چه احادیث دیگری در ترتیب فضیلت ساخته می‌شد، تا رتبه‌ای برای غیر حاکمان باقی نماند. این افراط‌گرایی، سبب می‌شود که دین بر اساس لجاجت پیروان مذاهب با یکدیگر شکل بگیرد و داوری بر محور قرآن و سنت، صورت نپذیرد و به توهم کاستن از بدعت‌های شیعیان، بدعت‌های فراوان دیگری در دین وارد شود.

برخی دیگر با این هدف که مانع پیدایش بدعتی شوند، ترک مستحبی خاص را بر انجام آن، ترجیح می‌دهند، در تاریخ آمده است: مالک بن انس، برای پیشگیری از بدعت‌شدن رفت و آمد به بیت المقدس، اُحد و قبا، انجام آن مستحبات را نمی‌پسندید و التزام به ترک آنها نزد او رجحان یافته بود؛ صرف نظر از نادرستی اصل این استناد، به فرض مالک، چنین می‌کرد، نتیجه‌ی معکوس داشت، زیرا التزام به ترک مستحب، نیز مردم را به کاری سوق می‌دهد که شریعت نخواست و بدعتی جدید جای بدعت قدیم را می‌گیرد. از طرفی دیگر تساهل برخی از بدعت‌ستیزان، در برابر بدعت‌ها، به بقای بدعت‌ها می‌انجامد؛ کسانی که در برابر بدعت‌ها، تنها به بیان حکم شرعی اکتفا کرده و تکلیف خود را ادا شده می‌انگارند، گویا ریشه‌ی اقبال مردم را به آن بدعت، ندانستن حکم شرعی می‌دانند؛ در حالی که عوامل رواج بدعت‌ها، در روشن نبودن حکم شرعی برای مردم، خلاصه نمی‌شود؛ بدعت‌گذاران با آگاهی از حکم شرعی، بدعت می‌نهند و گر نه بدعت‌گذار نیستند، مردمی که بر اساس وابستگی‌های قومی و منطقه‌ای به بدعت‌ها دل بسته‌اند، با اطلاع‌رسانی و بیان فتوای مراجع، از آن دست نمی‌شویند، کشورهایی که حاضر نیستند زنان را از حقوق شرعی برخوردار سازند و با آن که می‌دانند زنان حق ارث دارند، آنان را به دلیل رسم‌های قومی و قبیله‌ای از ارث محروم می‌کنند، و خلاف آن را به خدا نسبت می‌دهند. سوادآموزی را بر آنان روا ندانسته و حق انتخاب همسر را از آنان دریغ می‌کنند و این همه را به نام غیرت دینی، انجام داده و کسی را که در این امور کوتاه بیاید، ضعیف الایمان می‌دانند، دانستن مسائل شرعی در این اقوام سنتی، راهگشا نبوده و باید برای زدودن این بدعت‌ها راه دیگری پیمود. در ایران، نحس خواندن سیزدهم فروردین، و مؤثر دانستن مراسم چهارشنبه سوری در سعادت انسان، به متدینین نیز سرایت کرده و آن را خواست خدا می‌دانند و ارشاد و آموزش‌های مذهبی، در برابر این افترای به خدا، کاری از پیش نمی‌برد؛ باید گامی فراتر نهاد و راهی دیگر جست. کسانی که ائمه‌ی اطهار علیهم السلام را در حد خدای تعالی بالا برده و یا خدای عزّ و جلّ را در حد فردی که عزادار شهدا است، پایین می‌آورند، با هیچ آموزه‌ی دینی، از این غلو و آن جفا دست نمی‌کشند و تنها با برخوردی فراتر از آگاه‌سازی، می‌توان این غده را از بدنه‌ی محبان اهل بیت علیهم السلام درآورد.

بنابر این، در برابر بدعت‌ها، نه خشونت که به تباه شدن جان مسلمانان و یا ازهم‌پاشیدگی توان نظامی آنان، می‌انجامد، صحیح است و نه ملایمتی که به جسورتر شدن و پیشروی بدعت‌گذاران می‌انجامد، بررسی عواقب هر دو، شرط اول اقدام در برابر بدعت‌هاست.

اشتباه کسانی که برای مبارزه با آنچه آن را بدعت می‌خوانند، به انفجار و ترور، روی می‌آورند و لبه‌ی تیز حربه‌ی تکفیر را به طرف مسلمانان، نشانه گرفته‌اند، صرف نظر از خطا در شناخت بدعت‌ها، این است که راه اعتدال را نیپموده و به افراط شدید و بی‌سابقه‌ای روی آورده‌اند که خود، بدعتی جدید بوده و در نهایت به شکست در اهدافشان می‌انجامد. در مقابل، گروهی دیگر، با کسانی که عقائد فاسد داشته و در اشعارشان تعبیر غلوآمیز به کار می‌برند، برخورد تند را روا نمی‌دانند، با این توجیه که آنان، زمانی این تعبیر را به کار برده‌اند که از خود بی‌خود شده و تکلیفی نداشته‌اند؛ این گروه اگر همان‌گونه که گاه با تهدید به کفن پوشیدن، مانع پخش قسمتی از سریال‌هایی می‌شوند که با عظمت اولیای الهی ناسازگار است، اگر همان‌گونه، در برابر کسانی که خود را در اشعارشان، حسین الهی خواندند، نیز واکنش نشان می‌دادند و کار آنان را با تساهل و توجیه ابقا نمی‌کردند، دیگران جرأت نمی‌کردند در مجالس علنی بدون آن که از هوش رفته باشند، بگویند که پرسش «من ربُّک؟» در شب اول قبر را با زبان گشودن به نام «علی علیه السلام»، پاسخ خواهند داد.

بزرگترین مانعی که بدعت‌ستیزان را در برابر بدعت‌گذاران، سست می‌کند، عوام‌زدگی است. کسی که خود را نانخور مردم ببیند، به ندرت در برابر عادت‌ها و علاقه‌های غلط آنان، مقاومت می‌کند، این انحراف، در موارد بسیاری چنین توجیه می‌شود که نباید با پافشاری بر ترک بدعت‌های جزئی، حمایت مردم را از دست داد؛ تحلیل آنان این است که مردم را گاه می‌توان با حمل علم‌های شبیه صلیب و با ابزار موسیقی‌های حزین، جذب مراسم عزاداری کرد تا حامی دین شوند و گمان می‌کنند که این دست از اجتماعات است که دین را زنده نگه داشته و دلیلی ندارد که با بدعت نامیدن آن امور، مردمی که تازه انگیزه پیدا کرده‌اند، از دین رمانده شوند؛ از این رو به هر رطب و یابسی که در آن راستا باشد، بها می‌دهند؛ گاه می‌گویند: فلانی در خواب دیده که یکی از گردانندگان مجلس عزاء، فردی را که علم به دست گرفته بود یا ساز عزاء می‌زد، از مجلس عزاء راند و کیفر کارش را دید و

فرجامش چنین و چنان شد و با نقل آن خواب، زبان محبان اهل بیت علیهم السلام نیز بسته می‌شود؛ گاه مدعی حضور یکی از معصومین علیهم السلام در مجلسی که برپا کرده‌اند، می‌شوند و خوابی یا الهام و مکاشفه‌ای را نیز چاشنی آن می‌سازند، و مبارزه کنندگان با بدعت‌ها را در تنگنایی قرار می‌دهند که توان رد و اعتراض نداشته باشند و این گونه است که آن چه زمانی غلو به شمار می‌آمد، از ضروریات مذهب می‌گردد.

تفاوت رفتار و عمل

برخی از مدعیان مبارزه با بدعت‌ها، تا آنجا پیش می‌روند که به مرام و مسلک خود آنان، صدمه‌ای وارد نشود و اگر احساس کنند، آنچه در رد بدعت‌ها گفته‌اند، شامل عقائد و رهبران عقیدتی خود آنان نیز می‌شود، به هر وسیله و دست‌آویزی چنگ می‌زنند تا آن مورد را از تعریف یا حکم بدعت خارج سازند. این روش، به ناکارآمدی مبارزات آنان می‌انجامد، به گونه‌ای که کسی به مواضع آنان در مبارزه با بدعت‌ها بها نداده و تلاش آنان بی‌ثمر می‌ماند.

بخش عظیمی از نوشته‌های ابناء ثلثه (ابن تیمیه، ابن حجر و ابن قیم)، که تکفیری‌ها و سلفی‌ها، سخنان آنان را مانند وحی منزل، راهکار عملی و عقیدتی خود ساخته‌اند؛ در مبارزه با بدعت‌ها رقم خورده و در کلام آنان، ادعای بدعت‌ستیزی موج می‌زند، اما آنگاه که رفتاری از اولیاء خود ببینند که در کتاب و سنت سابقه نداشته است، چنان سست می‌شوند که گویا چشم خود را بر تمام آنچه شعار داده‌اند، بسته‌اند.

از طرفی چنان دم از بدعت بودن برخی امور می‌زنند که شعله‌ی آن، دامن مستحبات مسلم دینی را نیز می‌گیرد، با این بهانه که گرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام داده؛ اما مسلمانان نباید آن عمل را مکرر و یا به صورت دسته جمعی انجام دهند، زیرا شکل دسته‌جمعی آن، در عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است؛ از طرفی دیگر، کاری را که قطعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام نداده و به آن سفارش نیز نکرده است، سنت می‌خوانند، تنها با این توجیه که یکی از صحابه انجام داده و سایرین با آن موافقت کردند.

کاستن از دین آسمانی و افزودن بر آن به هر شکلی باشد، گناه و حرام است؛ گرچه با ایجاد هویتی بی‌سابقه برای جامعه دینی باشد. ایجاد قالب‌های معرف دین و جامعه‌ی دینی، به دائره‌ی اختیارات صاحب شریعت، محدود است و هر متدین یا دین شناسی مجاز نیست که مراسم و یا شعاری به دلخواه خویش پدید آورده و رنگ دین به آن بدهد. در یک محاسبه‌ی کوتاه، اگر سالی یک پدیده‌ی جدید به قالب‌های دینی افزوده گردد، تا امروز باید بیش از 1400 قالب، یا رنگ جدید بر دین سایه افکنده باشد و شناخت دین تهی از پیرایه، دشوار یا ناممکن باشد. تنها پیامبر اسلام (ص) و جانشینان اویند که می‌توانند صبغه‌ی الهی را به مردم شناسانده و زندگی آنان را به رنگ الهی درآورند. کسی که به نوع خاصی از پوشش، رو می‌آورد، اگر بداند که موقعیت اجتماعی وی سبب خواهد شد که مردم به او پیوسته و آن نوع لباس را به قصد تقدس دینی خواهند پوشید، باید به گونه‌ای مناسب، مردم را از آن باز دارد، تا دیگران گمان نکنند که پوشیدن این گونه لباس، در دین توصیه شده است.

معابد و مساجد باید به گونه‌ای ساخته شود که کسی را دچار این توهم نسازد که در دین اسلام، معماری خاصی برای آن‌ها سفارش شده است، نباید به مردم چنین القا شود که مسجد بر اساس دستور شریعت، محرابی لازم دارد و مناره و گنبد مدواری که اگر غیر این باشد، اعتبار مسجد بودن آن، خدشه‌دار خواهد شد؟ و یا این که مساجد شیعیان باید با دو مناره ساخته شود و مسجد تک مناره‌ای، به اهل سنت منتسب گردد.

اعتکاف در روزهای خاصی از ماه رجب، اگر برپا می‌شود، نباید این تصور را پدید آورد که توصیه خاصی در شریعت به برگزاری آن در این چند روز خاص وجود دارد و مردم، آن را از مراسم مذهب شیعه پنداشته و در نیت خود، قید خصوصیت کنند.

واژه‌هایی از قبیل «طب اسلامی»، «معماری اسلامی»، «تمدن اسلامی»، «شورای اسلامی»، «فرهنگ اسلامی»، «شعر اسلامی»، «حاکم اسلامی»، «کشور اسلامی»، «اقتصاد اسلامی»، «نظام اسلامی»، «مردم‌سالاری دینی» و «بانک اسلامی»، باید به گونه‌ای کاربرد داشته باشد که در مصادیقی که ساخته و پرداخته‌ی دین نبوده و تنها امتیازش این است که با آموزه‌های دینی مخالفتی نداشته و متصدیان مسلمان دارد، به کار نرود. حقیقت این است که تنها چیزی باید به وصف «اسلامی» متصف گردد که تولید دین بوده و غیر تعالیم دینی، منشأ پیدایشی نداشته باشد، این که چیزی خلاف دین نباشد و از نظر تعالیم دینی مجاز و مباح باشد، برای استناد به دین و توصیف به «اسلامی» بودن کافی نیست؛ بلکه باید اصل پیدایش آن، منتسب به دین بوده و یا رسماً از جانب بنیان‌گذار شریعت امضا شده باشد و گر نه افترای به خدا و بدعت خواهد بود. در زمان ما، اگر محتوای کتابی از نظر اسلام مردود نبود، وصف «اسلامی» را یدک می‌کشد، و یا اگر بنیان‌های حکومتی با مبانی دینی تعارض نداشت، اسلامی خوانده می‌شود، در حالی که «اسلامی» به این معناست که اسلام، آن را به مردم آموخته باشد، نه این که مسلمانان آن را ابتکار کرده و در بستر مبانی اسلام رویانده باشند.

زبان بدعت‌ها

بدعت‌گذار نه تنها به دنیا و آخرت خود زبان می‌رساند، بلکه دیگران را نیز به کارهای سفیهانه‌ای که ابداع کرده است، کشانده و زبان‌های بزرگی بر آنان وارد می‌سازد؛ تا آنجا که گاه، جگرگوشه‌هایشان را از آنان می‌گیرد، اقدام کسانی که فرزندان خود را قربانی یا وقف بت‌خانه‌ها می‌کردند، یا در مراسم قمه‌زنی، تیغ را بر فرق کودک شیرخوار خود می‌مالند، تا او را زخمی کرده و متبرک سازند، یا بخشی از دام‌ها و اموال خود را به متصدیان بت‌کده‌ها پیش‌کش می‌کنند، جز زیانکاری چه نامی می‌تواند داشته باشد. محرومیت‌هایی که مسیحیان بر خود تحمیل کرده‌اند، محصول بدعت‌هایی است که در طول تاریخ مسیحیت، بر آیین عیسی علیه السلام، افزوده شده است، مطلوب بودن ترک ازدواج، نامطلوب بودن طلاق، آویختن نماد صلیبی که هرگز عیسی علیه السلام بر آن قرار نگرفت و امثال آن، نه تنها چهره‌ی آیین حق را که عیسی علیه السلام، عرضه کرده بود، دگرگون

کرده؛ بلکه محرومیت‌های جنسی و رفاهی فراوانی را بر جامعه‌ی مسیحیت تحمیل کرده است که تراکم آن، به انفجار عقده‌ها انجامید و ظواهر دینی، یکی پس از دیگری، از جامعه آنان رخت بسته و می‌بندد. نشانه‌های این زیان بزرگ، در جوامع اسلامی نیز آشکار شده و اگر پافشاری بر بدعت‌ها ادامه یابد، دیری نمی‌پاید که گروهی بیگانه با تعالیم اصیل دینی، جایگزین نسل پیشین خواهد شد و چه زیانی بالاتر از تغییر هویت جوامع دینی و از کف رفتن تمام سرمایه‌های دینی که برای حفاظت و انتقال آن به آیندگان، هزینه‌های گزافی صورت گرفته است.

مهرماه 1393 قم - علی محمد یزدی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

پی‌نوشت‌ها

- [1] أنعام: 21 و 93 و 144؛ أعراف: 37؛ یونس: 17؛ هود: 18؛ کهف: 15؛ عنکبوت: 68؛ زمر: 32؛ صف: 7.
- [2] نحل: 56؛ یونس: 60.
- [3] آل عمران: 93.
- [4] نحل: 116.
- [5] انعام: 140؛ هود: 18 و 21.
- [6] أعراف: 169.
- [7] أعراف: 152.
- [8] طه: 61.
- [9] اسراء: 73 75؛ هود: 18 20.
- [10] زمر: 60.
- [11] اسراء: 73 75؛
- [12] انعام: 93.
- [13] نحل: 62.
- [14] أعراف: 152.
- [15] مائدة: 64؛ هود: 18.
- [16] توبه: 30.